

## تدهین عیسی

<sup>1</sup>پس شش روز قبل از عید فصح، عیسی به بیت عثیا آمد، جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود.<sup>2</sup> و برای او در آنجا شام حاضر کردند و مرتا خدمت می کرد و ایلعازر یکی از مجلسیان با او بود.<sup>3</sup> آنگاه مریم رطلی از عطر سنبلی خالص گرانها گرفته، پایهای عیسی را تدهین کرد و پایهای او را از موبهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد.<sup>4</sup> پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخربوطی، پسر شمعون که تسلیم کننده وی بود، گفت:<sup>5</sup> برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟<sup>6</sup> و این را نه از آنرو گفت که پروای فقرا می داشت، بلکه از آنرو که دزد بود و خریطه در حواله او و از آنچه در آن انداخته می شد برمی داشت.<sup>7</sup> عیسی گفت: او را واگذار زیرا که بجهت روز تکفین من این نگاه داشته است.<sup>8</sup> زیرا که فقرا همیشه با شما می باشند و اما من همه وقت با شما نیستم.

<sup>9</sup>پس جمعی کثیر از یهود چون دانستند که عیسی در آنجا است آمدند، نه برای عیسی و بس بلکه تا ایلعازر را نیز که از مردگانش برخیزانیده بود ببینند.<sup>10</sup> آنگاه رؤسای گهته شورا کردند که ایلعازر را نیز بکشند.<sup>11</sup> زیرا که بسیاری از یهود به سبب او می رفتند و به عیسی ایمان می آوردند.

## ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

<sup>12</sup>فردای آن روز چون گروه بسیاری که برای عید آمده بودند، شنیدند که عیسی به اورشلیم می آید، شاخه های نخل را گرفته، به استقبال او بیرون آمدند و ندا می کردند: هوشیانا، مبارک باد پادشاه اسرائیل که به اسم خداوند می آید.<sup>14</sup> و عیسی کژه الاغی یافته، بر آن سوار شد چنانکه مکتوب است:<sup>15</sup> که ای دختر صهیون مترس، اینک، پادشاه تو سوار بر کژه الاغی می آید.<sup>16</sup> و شاگردانش اولاً این چیزها را نفهمیدند، لکن چون عیسی جلال یافت، آنگاه به خاطر آوردند که این چیزها درباره او مکتوب است و همچنان با او کرده بودند.<sup>17</sup> و گروهی که با او بودند شهادت دادند که ایلعازر را از قبر خوانده، او را از مردگان برخیزانیده است.<sup>18</sup> و بجهت همین نیز آن گروه او را استقبال کردند، زیرا شنیده بودند که آن معجزه را

<sup>1</sup>Then Jesus six days before the passover came to Bethany, where Lazarus was which had been dead, whom he raised from the dead.<sup>2</sup> There they made him a supper; and Martha served: but Lazarus was one of them that sat at the table with him.<sup>3</sup> Then took Mary a pound of ointment of spikenard, very costly, and anointed the feet of Jesus, and wiped his feet with her hair: and the house was filled with the odour of the ointment.<sup>4</sup> Then saith one of his disciples, Judas Iscariot, Simon's son, which should betray him,<sup>5</sup> Why was not this ointment sold for three hundred pence, and given to the poor?<sup>6</sup> This he said, not that he cared for the poor; but because he was a thief, and had the bag, and bare what was put therein.<sup>7</sup> Then said Jesus, Let her alone: against the day of my burying hath she kept this.<sup>8</sup> For the poor always ye have with you; but me ye have not always.<sup>9</sup> Much people of the Jews therefore knew that he was there: and they came not for Jesus' sake only, but that they might see Lazarus also, whom he had raised from the dead.<sup>10</sup> But the chief priests consulted that they might put Lazarus also to death;<sup>11</sup> Because that by reason of him many of the Jews went away, and believed on Jesus.<sup>12</sup> On the next day much people that were come to the feast, when they heard that Jesus was coming to Jerusalem,<sup>13</sup> Took branches of palm trees, and went forth to meet him, and cried, Hosanna: Blessed is the King of Israel that cometh in the name of the Lord.<sup>14</sup> And Jesus, when he had found a young ass, sat thereon; as it is written,<sup>15</sup> Fear not, daughter of Sion: behold, thy King cometh,

نموده بود.<sup>19</sup> پس فریسیان به یکدیگر گفتند: نمی بینید که هیچ نفع نمی برید؟ اینک، تمام عالم از پی او رفته اند!

### جلال پسر انسان

<sup>20</sup> و از آن کسانی که در عید بجهت عبادت آمده بودند، بعضی یونانی بودند.<sup>21</sup> ایشان نزد فیلیپس که از بیت صیدای جلیل بود آمدند و سؤال کرده، گفتند: ای آقا، می خواهی عیسی را ببینیم.<sup>22</sup> فیلیپس آمد و به اندریاس گفت و اندریاس و فیلیپس به عیسی گفتند.<sup>23</sup> عیسی در جواب ایشان گفت: ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد.<sup>24</sup> آمین، آمین، به شما می گویم: اگر دانه گندم که در زمین می افتد نمیرد، تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آوَرَد.<sup>25</sup> کسی که جان خود را دوست دارد، آن را هلاک کند؛ و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد، تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت.<sup>26</sup> اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جایی که من می باشم آنجا خادم من نیز خواهد بود؛ و هر که مرا خدمت کند پدر او را حرمت خواهد داشت.<sup>27</sup> الآن جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر، مرا از این ساعت رستگار کن؟ لکن بجهت همین امر تا این ساعت رسیده ام.<sup>28</sup> ای پدر، اسم خود را جلال بده! ناگاه صدایی از آسمان در رسید که: جلال دادم و باز جلال خواهم داد.<sup>29</sup> پس گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند: رعد شد! و دیگران گفتند: فرشته ای با او تکلم کرد!<sup>30</sup> عیسی در جواب گفت: این صدا از برای من نیامد، بلکه بجهت شما.<sup>31</sup> الحال داوری این جهان است و الآن رئیس این جهان بیرون افکنده می شود.<sup>32</sup> و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.<sup>33</sup> و این را گفت کنایه از آن قسم موت که می بایست بمیرد.

### عیسی نور جهان

<sup>34</sup> پس همه به او جواب دادند: ما از تورات شنیده ایم که مسیح تا به ابد باقی می ماند. پس چگونه تو می گویی که پسر انسان باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟<sup>35</sup> آنگاه عیسی بدیشان گفت: اندک زمانی نور با شماست. پس مادامی که نور با شماست، راه بروید تا ظلمت شما را فرو نگیرد؛ و کسی که در تاریکی راه می رود نمی داند به کجا

sitting on an ass's colt.<sup>16</sup> These things understood not his disciples at the first: but when Jesus was glorified, then remembered they that these things were written of him, and that they had done these things unto him.<sup>17</sup> The people therefore that was with him when he called Lazarus out of his grave, and raised him from the dead, bare record.<sup>18</sup> For this cause the people also met him, for that they heard that he had done this miracle.<sup>19</sup> The Pharisees therefore said among themselves, Perceive ye how ye prevail nothing? behold, the world is gone after him.<sup>20</sup> And there were certain Greeks among them that came up to worship at the feast:<sup>21</sup> The same came therefore to Philip, which was of Bethsaida of Galilee, and desired him, saying, Sir, we would see Jesus.<sup>22</sup> Philip cometh and telleth Andrew: and again Andrew and Philip tell Jesus.<sup>23</sup> And Jesus answered them, saying, The hour is come, that the Son of man should be glorified.<sup>24</sup> Verily, verily, I say unto you, Except a corn of wheat fall into the ground and die, it abideth alone: but if it die, it bringeth forth much fruit.<sup>25</sup> He that loveth his life shall lose it; and he that hateth his life in this world shall keep it unto life eternal.<sup>26</sup> If any man serve me, let him follow me; and where I am, there shall also my servant be: if any man serve me, him will my Father honour.<sup>27</sup> Now is my soul troubled; and what shall I say? Father, save me from this hour: but for this cause came I unto this hour.<sup>28</sup> Father, glorify thy name. Then came there a voice from heaven, saying, I have both glorified it, and will glorify it again.<sup>29</sup> The people

می‌رود.<sup>36</sup> مادامی که نور با شماست به نور ایمان آورید تا پسران نور گردید. عیسی چون این را بگفت، رفته خود را از ایشان مخفی ساخت.

<sup>37</sup> و با اینکه پیش روی ایشان چنین معجزات بسیار نموده بود، بدو ایمان نیاوردند.<sup>38</sup> تا کلامی که اشعیا نبی گفت به اتمام رسد: ای خداوند، کیست که خبر ما را باور کرد و بازوی خداوند به که آشکار گردید؟<sup>39</sup> و از آن جهت نتوانستند ایمان آورد، زیرا که اشعیا نیز گفت:<sup>40</sup> چشمان ایشان را کور کرد و دل‌های ایشان را سخت ساخت تا به چشمان خود نبینند و به دل‌های خود نفهمند و برنگردند تا ایشان را شفا دهیم.<sup>41</sup> این کلام را اشعیا گفت وقتی که جلال او را دید و درباره او تکلم کرد.<sup>42</sup> لکن با وجود این، بسیاری از سرداران نیز بدو ایمان آوردند، اما به سبب فریسیان اقرار نکردند که مبدا از کنیسه بیرون شوند.<sup>43</sup> زیرا که جلال خلق را بیشتر از جلال خدا دوست می‌داشتند.

<sup>44</sup> آنگاه عیسی ندا کرده، گفت: آنکه به من ایمان آورد، نه به من بلکه به آنکه مرا فرستاده است، ایمان آورده است.<sup>45</sup> و کسی که مرا دید فرستنده مرا دیده است.<sup>46</sup> من نوری در جهان آمدم تا هر که به من ایمان آورد در ظلمت نمائد.<sup>47</sup> و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من بر او داوری نمی‌کنم زیرا که نیامده‌ام تا جهان را داوری کنم بلکه تا جهان را نجات بخشم.<sup>48</sup> هر که مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حق او داوری کند، همان کلامی که گفتم در روز بازپسین بر او داوری خواهد کرد.<sup>49</sup> زآنرو که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرا فرستاد، به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم.<sup>50</sup> و می‌دانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من می‌گویم چنانکه پدر به من گفته است، تکلم می‌کنم.

therefore, that stood by, and heard it, said that it thundered: others said, An angel spake to him.<sup>30</sup> Jesus answered and said, This voice came not because of me, but for your sakes.<sup>31</sup> Now is the judgment of this world: now shall the prince of this world be cast out.<sup>32</sup> And I, if I be lifted up from the earth, will draw all men unto me.<sup>33</sup> This he said, signifying what death he should die.<sup>34</sup> The people answered him, We have heard out of the law that Christ abideth for ever: and how sayest thou, The Son of man must be lifted up? who is this Son of man?<sup>35</sup> Then Jesus said unto them, Yet a little while is the light with you. Walk while ye have the light, lest darkness come upon you: for he that walketh in darkness knoweth not whither he goeth.<sup>36</sup> While ye have light, believe in the light, that ye may be the children of light. These things spake Jesus, and departed, and did hide himself from them.<sup>37</sup> But though he had done so many miracles before them, yet they believed not on him:<sup>38</sup> That the saying of Esaias the prophet might be fulfilled, which he spake, Lord, who hath believed our report? and to whom hath the arm of the Lord been revealed?<sup>39</sup> Therefore they could not believe, because that Esaias said again,<sup>40</sup> He hath blinded their eyes, and hardened their heart; that they should not see with their eyes, nor understand with their heart, and be converted, and I should heal them.<sup>41</sup> These things said Esaias, when he saw his glory, and spake of him.<sup>42</sup> Nevertheless among the chief rulers also many believed on him; but because of the Pharisees they did not confess him, lest they should be put out of the

synagogue:<sup>43</sup> For they loved the praise of men more than the praise of God.<sup>44</sup> Jesus cried and said, He that believeth on me, believeth not on me, but on him that sent me.<sup>45</sup> And he that seeth me seeth him that sent me.<sup>46</sup> I am come a light into the world, that whosoever believeth on me should not abide in darkness.<sup>47</sup> And if any man hear my words, and believe not, I judge him not: for I came not to judge the world, but to save the world.<sup>48</sup> He that rejecteth me, and receiveth not my words, hath one that judgeth him: the word that I have spoken, the same shall judge him in the last day.<sup>49</sup> For I have not spoken of myself; but the Father which sent me, he gave me a commandment, what I should say, and what I should speak.<sup>50</sup> And I know that his commandment is life everlasting: whatsoever I speak therefore, even as the Father said unto me, so I speak.